

شرح حال و زندگانی محمد

بخش سوم

برخی از دروغ ها در مورد محمد

چگونگی پیدایش اسلام

محمد که تا بیست و چند سالگی به چوپانی اشتغال داشت و در بیست و پنج سالگی از برکت ازدواج یکشنبه با خدیجه (!) به طبقه اشراف وارد شد. با فرهنگی دیگر و با معلوماتی بسیار متفاوت در حالیکه دانش محمد بسیار محدود بود. گرچه محمد خود را مثل خدیجه از طایفه قریش میدانست ولی همواره خود را مثل وصله ناجوری از جنس پست تر بحساب می آورد. از این بابت همواره احساس حقارت می کرد. که این فشار روحی به فشار های دیگری که از زمان کودکی به دلیل نداشتن پدر و از دست دادن مادر در کودکی افزون شده بود.

یکی از کوه های کم ارتفاع که در اطراف مکه یافت می شود یکی کوه حَرا نام دارد. در این کوه غاری است که محمد آنرا از دوران چوپانی می شناخت و در آن برای استفاده از سایه به استراحت می پرداخت. او برخلاف سایر اشراف قریش در بزرگسالی به سواد آموزی پرداخته بود و لذا شرم داشت که در حضور دیگران به تمرین اینکار بپردازد و به احتمال برای تمرین سواد آموزی به همین کوه پناه میبرده است.

بهمین دلیل روزی که با همراه داشتن غذا برای مدت طولانی در این غار بسر برده بود در بازگشت مدعی شده است که یکی از فرشتگان الله که همان جبرئیل را دیده است. و بعد مدعی شده است: «اقراء باسم ربك الذی خلق، خلق الانسان من علق، اقراء وربك الاكرم، الذی علم بالقلم، علم الانسان ما لم يعلم...» یعنی بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از علق آفرید. بخوان و پروردگار تو بزرگتر است آنکه به وسیله قلم تعلیم داد و به انسان آنچه را نمیدانست بیاموخت..»

پس از آن به نزد خدیجه بازگشت و در روایت است که میلرزید و درخواست میکرد مرا بپوشانید. وی را با گلیمی پوشاندند و اضطرابت تخفیف یافت و او را نزد پسر عموی خود «ورقه بن نوفل» که پیرمرد محترمی بود برد. محمد داستان را بازگو کرد. در این قسمت تقریباً تمامی تاریخ نویسان اسلامی بدون داشتن اختلافی باهم هم فکرند. البته تعدادی هم نوشته اند خدیجه به تنهایی نزد ورقه بن نوفل رفت. ولی برمنای تصورات غلط و خلاف واقع که مربوط به جزئیات انجیل و تورات می شود و در آنها اشاره شده که پیامبری خواهد آمد با توجه به اینکه ورقه بن نوفل به دین عیسوی گرویده بود لذا بدروغ سازی پرداخته و گفته اند که محمد هم خود نمیدانسته و ورقه بن نوفل پیشگویی کرده است که "خاتم النبیین!!" و مفخر موجودات!! به پیغمبری منصوب شده است.

کسی از این مورخان دروغپرداز پرسش نکرده است اگر ورقه بن نوفل برمنبای اظهارات محمد دریافت او پیامبر خدا است چرا خودش قبل از علی و ابوبکر و خدیجه به او ایمان نیاورد و افتخار گرویدن به "منجی عالم" را که در کتاب انجیلش به آن وعده داده شده بود را از آن خود نکرد؟ حتی در میان اسلامی مسلمانان ایمان آورده به محمد نام او دیده نمی شود. ورقه بن نوفل پیش از این داستان در مورد بهبودگی بت پرستی با سه تن دیگر مذاکره کرده بود و چون به این نتیجه رسیده بود که بت پرستی فایده ای ندارد در جستجو و تحقیقی که آغاز کرده بود به شام رفت و در آنجا به دین عیسوی گرویده بود.

چون این شخص به خانه محمد رفت و آمد داشت افکار دوری کردن از بت پرستی که مورد تحقیق ورقه بن نوفل بود مسلماً در محمد تاثیر کرده بود. یکی از این افراد که با ورقه هم رای بود بنام عبد الله بن جحش پسر امیعه دختر عبدالمطلب و پسر عمه محمد بود که از دوستان صمیمی محمد به حساب می آمد مرتباً با محمد در مورد دوری از بت پرست سخن می گفته است.

چون شغل آموزش دادن یک شغل اشرافی بوده و ورقه بن نوفل هم فرد باسوادی بوده است و از بستگان نزدیک محمد بود لذا بهیچوجه بعید نیست که محمد در همان هنگام به سواد آموزی پرداخته و به احتمال آموزگار محمد

ورقه بن نوفل بوده است. گرچه ورقه و عبدالله بن جحش به احتمال قوی تاثیر واقعی بر محمد بیسواد داشته اند معهذاً هیچگاه محمد از روی غروری که داشته عنوان نمی کند که دوری از بت پرستی راز آنان فرا گرفته است.

نکته ظریفی که در آیه مربوط به «خواندن» از نظرها دور می ماند اینکه هرگز خدا!! از محمد نخواست و ماموریتی به او نداده است و فقط (اقراء باسم...) دستور بخواندن بوده است نه ماموریت ارشاد مردم. و معلوم نیست چرا مورخان اسلامی این آیه را دلیل بعثت و بحساب آغاز رسالت بحساب می آورند.

نکته ای که قابل توجه است اینکه هرگز هیچ کسی نمیتواند کوچکترین اقدامی را از طرف محمد نام ببرد که انجام آن توسط سایر مردم عادی امکان پذیر نبوده و کار هانی که محمد کرده خارق العاده و از سوی یک نیروی مافوق بوده است.

حتا به معراج رفتن و دیدن جبرئیل و همه کار های محمد را هرکسی می تواند ادعا کند. که گرچه طبق نص صریح قرآن شقه کردن دین مجاز نبوده بلکه بسیاری در طول سال ها ادعای ارتباط با خدا، امام زمان و غیره را کرده اند.

کسانی که در خانه محمد زندگی می کردند، خدیجه ۵۵ ساله، فاطمه ۵ ساله علی ۱۱ ساله و زید ۳۰ ساله بوده اند که از بین اینها فاطمه با ۵ سال سن نمی توانسته تشخیص گرویدن را داشته باشد و سه نفر دیگر ویا با احتمال با تائید ورقه بن نوفل اینکار را کرده اند.

پس از ظهور خمینی در تاریخ سرزمین ما داستان های گوناگونی از کسانی که پیشتر به شغل دیگری اشتغال داشته اند (مثل فروش مشروب یا متصدی بار شرکت های بزرگ و کلاب ها یا شرکت در مجلس های مشروبخواری و عیش و عشرت و پس از آمدن خمینی با گذاشتن ریش میدل به پیشنماز مسجد ویا نماز خانه های شرکت و موسسات دولتی شده بودند خوانده ویا شنیده یا شاهد بوده ایم.

آنچه وجه مشترک زندگی پس از هجوم اسلامی ها به کشور ما با دوران محمد است اینکه اعضای خانواده این افراد گرچه میدانستند همسر ویا برادر و پدرشان به دروغ پیشنماز شده است در همه موارد از او همراهی کرده و هرگز این شخص شارلاتان را ترک نگفته اند. این پنهان کاری ها همواره در جهت شراکت در کار های همسرشان نبوده بلکه هم زیستی مسالمت آمیز را در نظر گرفته اند. تدریجاً با اقامه دلایل توجیهی بصورت یک طرفه و غالباً بی جواب افراد خانواده نیز همراه شده و طرفداری هم نموده اند.

شیخ علی خامنه ای بعد از "شورش ۵۷" پیشنماز و امام جمعه تهران شد در صورتیکه در جوانی در مشهد به کار های غیر اخلاقی و خلاف عفت عمومی مشغول بوده است ابتدا شوهر خواهرش (داماد خامنه ای) شیخ علی تهرانی با مخالفت پرداخت و با ادعای اینکه او هرگز پایبند به رعایت حلال و حرام و اصول اخلاقی نبوده است با او به مقابله پرداخت بعد ها دیدیم که وقتی به ریاست جمهوری رسید شیخ علی تهرانی مجبور شد محرمانه به عراق فرار کند. همه میدانند که همسر شیخ علی تهرانی یعنی خواهر سید علی خامنه ای نیز همراه شوهرش به جرگه یکی از مخالفین با علی خامنه ای پیوست. و در عوض زن و فرزندان سید علی خامنه ای این شخص را به مظهري عفت و تقوی و پرهیزکاری و دینداری شناختند و او را صاحب معلومات و اطلاعات معرفی کردند. این مرد امروز رهبر مسلمانان جهان (!) است.

بهر حال بنا بر اتفاق نظر مورخان روزی که محمد ادعای پیامبری کرد و مدعی شد با فرشته خدا ملاقات کرده است خدیجه بلافاصله به همراه محمد یا به تنهایی به نزد ورقه بن نوفل رفت و مطلب را با او در میان گذاشت. گرچه این امر میتواند دلیل بر شک و تردید خدیجه باشد ولی چون محمد تا سه سال بعد از آن داستان هیچگونه ادعایی در مورد ماموریت یافتن از سوی خداوند نکرد خدیجه به زندگی ادامه داد.

پرسش این است که این همسر که با آن حیله و عجله خود را به ازدواج محمد در آورده بود و علی یازده ساله که از نظر ادامه زندگی و اعاشه بطور کامل به محمد وابسته بود و بصورت خانه شاگرد برای محمد کار می کرد ویا زید غلام که زرخرد محمد بود و حاضر بود جانش را در اختیار محمد قرار دهد چگونه می توانسته اند به محمد ایمان نیاورند. اگر هم ایمان نیاورده اند چون به زندگی معمولی ادامه داده اند و اعتراضی نکرده اند پرازیت های اسلامی آن عمل را بحساب آوردن ایمان گذاشته اند.

فرض کنیم که محمد بجای آوردن اسلام و گرایش به خدا پرستی به پرستش پوچی و ستارگان و یا آتش یا از این قبیل روی آورده بود و در گوشه خانه خود آتشگاه برقرار کرده بود در این صورت هر دستوری او به علی که بصورت خانه شاگرد و زید که بامر اربابش مطیع بود چه عکس العملی از خود نشان میدادند. طبعاً از دستورات او اطاعت می کردند. همینطور خدیجه. به این ترتیب اسلام آوردن این سه بهیچوجه امری عجیب یا خارق العاده و بی نظیر نیست.

اما بعد از علی و زید و خدیجه به اسم شش نفر دیگر بر می خوریم که عبارتند از ابوبکر و پنج نفر دیگر که ابوبکر معرفی می کند و به پیشنهاد ابوبکر به اسلام می گروند بدون آنکه خود محمد به آنان پیشنهادی کرده باشد.

نام ابوبکر عتیق بود و به این دلیل به او عتیق می گفتند زیرا خوب روی بود و بهمین جهت در روز اول مهاجرت محمد به مدینه مردم مدینه اورا به جای محمد تصور می کنند. ابوبکر نفوذ زیادی در قبیله قریش داشت. بازرگانی و ثروت او رونق فراوان داشت. ابوبکر پیش از نبوت محمد از آن آگاه بود زیرا خود آن شرائط را فراهم کرده بود. بهمین دلیل بلافاصله خود به دین اسلام می گروید و پنج نفر دیگر را هم همراه می کند. این پنج تن یکی عثمان بن عفان، زبیر بن عوام، عبدالرحمن ابن عوف و چهارم سعد بن ابی وقاص و پنجم طلحه بن عبید الله بود. (لازم به یاد آوری است که هنوز الهی بوجود نیامده ولی پدر طلحه عبید الله نام دارد لذا پیش از پیدایش "الله محمد" نشان از وجود بتی بنام الله می باشد) اینها تمام کسانی بودند که در مکه تا آن زمان ایمان آوردند و دیگر مردم مکه منکر و مخالف محمد می بودند.

عبارت دیگر عبد مناف، ابوطالب، یعنی پدر علی، ورقه بن نوفل پسر عموی خدیجه، نه تنها ایمان نمی آوردند بلکه همه آنان به همراه بسیاری دیگر جملگی منکر و مخالف بودند.

خوشبختانه بین مورخین سنی و شیعیه در این هشت نفر اختلافی نیست و لذا به هریک از آنان سابقین یا سابقین می گویند.

مسلم این است که ایمان آوردن ابوبکر به دلیل رودربایستی، خویشی و یا زور و از این قبیل نبوده زیرا ابوبکر پیش از ظهور اسلام خود دنبال این داستان بود که محمد آورنده ای باشد که بتواند به آن همکاری کند. از قرار مشخصاً با آن پنج تن مذاکره کرده و با محمد در تماس بوده و همه آگاه بوده اند و در یک شورای سری بعثت محمد را به پیغمبری اعلام کردند.

انگیزه های ابوبکر در تشکیل شورای محرمانه جهت علم کردن محمد

از چندین قرن پیش از اسلام راه یمن با شام در مسیر مکه و مدینه یک راه مهم بازرگانی برای مبادله کالا بین کشور های جنوب و شمال شبه جزیره عربستان و آفریقا بوده است. چون پول نبود مبادله کالا رواج فراوان داشت.

دین اولیه مهاجران و بازرگانان به عربستان که اجداد محمد را هم تشکیل میدادند پرستش ستارگان بود و خانه کعبه ابتدا به منظور پرستش ستاره زهره احداث شده بود. بت پرستی سوغاتی بود که یکی از بازرگانان مکه ای به نام عمرو بن لُحی از شام برای مردم خود آورده بود.

اما بتدریج در طی سالها در اثر وقایع متعدد بت پرستی در سایر نقاط و در خارج عربستان شیوع پیدا کرده بود. در حالیکه در سال هائی که سرو کله محمد و ابوبکر پیدا شده بود این دین رو به زوال بود تا آنجا که در شام که مرکز این پرستش بود اکثریت مردم به مسیحیت گرانیده بودند.

وقوع این تحولات تاثیرات خود را به بازرگانی گذاشته بود و ابوبکر که بازرگانی زیرک بود این موضوع را بخوبی حس می کرد. بیم آن داشت که بت پرستی از رواج بیافتد و مکه یا خانه کعبه که مرکز زیارت بازرگانان بود از نظر ها برود و بازرگانی از رونق بیافتد. در ضمن چون اهالی مکه با شنیدن آنچه در مرکز بت پرستی و سایر شهر ها رفته بود کم کم از بت پرستی دور می شدند و برخی از آنان به مسیحیت گرانیده بودند در انتظار آئین دیگری بودند که از نظر کتاب دینی آنان قابل پذیرش باشد.

گرایش فکری مردم عربستان به یهود و مسیحیت مزید بر علت بود و آمادگی مردم را می طلبید و در تشدید آمادگی فکری آنها تاثیر بسزائی داشت. قومی به یهود، قومی دیگر به نصرانیت و قومی هم زندیق شدند و به کیش ثنویت در آمدند.

مردم یمن بیشتر یهودی شدند، مردمی از اوس و خزرج و هم نشینی با قوم قریظه و بنی نضیر به کیش یهودی در آمدند. قومی از بنی حارث بن کعب و قومی از غسان و قومی از جذام همه به آئین یهود در آمدند.

از جمله از قریش از بنی اسد بن عبدالعزی، بنی امراء القیسی بن زید مناه، بنی تمیم، بنی ثعلب از ربیعه (محد زندگی (محمد)، طی، مذحج، سلیح، تنوخ، و غسان و لخم از یهم به دین مسیح گرویدند.

حجر بن عمرو و کندی هم زندیق گشته بودند. لذا اختلاف عقاید موجود بین پیروان آنان را از گرویدن به یکتا پرستی باز میداشته.

افکار و عقاید یهودیان در یثرب (بعدا مدینه) در کنار قبایل بت پرست اوس و خزرج تاثیر بسزائی در آنان گذاشت. هرچند که بت پرستان اوس و خزرج که تعصب بیشتری داشتند به دین یهود در نیامدند اما جمعی از روشنفکران آن دو قبیله شهر به شهر تحت تاثیر عقیده همیشگی یهودیان قرار گرفتند و منتظر ظهور مصلح خود بودند که بطور قریب الوقوع در کتاب آنها به آن اشاره شده بود. اگر تمام مردم اوس و خزرج به دین یهود در آمده بود یا همگی به مسیحیت گرویده بودند هرگز اسلام نمی توانست در مکه شیوع پیدا کند.

با اطمینان می توان گفت که قرنی پیش از رسالت پیامبر انعکاسات متعددی از معنویت دین هائی که از مراکز رومی، شامی، آرامی، ایرانی، حبشی، که در راه های غسانی یا لحمی و یمنی گذر می کردند در حجاز ظنین انداز شده بود.

تاثیرات مسیحیت و یهودیت در یمن و حجاز جای پانی استوار نشان میدهد ولی روشن نیست که این یا آن در عرب های شمال شبه جزیره اثری چندان داشته است. اما روشن است که بت پرستی کهنسال بحدی رسیده بود که معلوم می شد با احتیاجات معنوی قوم سازگار نیست. گروهی که به آنان احناف می گویند از آن دل کنده بودند. از جمله احناف امیه بن ابی الصلت (در ۶۲۴ میلادی درگذشته است) پسر خاله دوم محمد بشمار می رود و همچنین ورقه بن نوفل پسر عم خدیجه که بسیاری او را مسیحی بشمار می آوردند.

بنابر این صحنه مهیا بود و موقعیت اجتماعی فراهم و از لحاظ روحیات مردم برای ظهور یک پیشوای تازه دینی آمادگی داشتند.^۱

لذا ابوبکر و پنج تن با محمد در این مورد به توافق هائی رسیده بودند.

ابوبکر از معدود باسوادان دوران پیش از اسلام است و درمسائل مورد اختلاف مردم به عنوان داور منطقی و بی طرف مورد مراجعه مردم قرار می گرفت.

درک آمادگی شدید ذهنی بت پرستان مکه در آن دوران به قبول دین یکتا پرستی از توانائی فکری ابوبکر خارج نبوده است. تردیدی نباید داشت که وی در ضرورت اجتماعی این مورد بخوبی آگاه بوده است لذا در صدد استفاده از آن برآمده است.

اما ابوبکر در انتخاب شورای مخفی پشتیبانی از محمد چندان آزاد هم نبوده و اختیار انتخاب افراد مطلوب را نداشته است. پیدا کردن کسانی که از بت پرستی گریزان و یا آماده پذیرش دین دیگری باشند نصف آسان قضیه هم نبوده است. زیرا مشکل بزرگ در این بوده که پس از دوری از بت پرستی دین تازه محمد را بپذیرند.

ابوبکر تنها کسی بود که قلبا برای پیشرفت اسلام علاقمند بود. او مشوق باز کردن دکان یکتا پرستی بود زیرا با با تدبیر و آینده نگری که داشت این کار را موجب رونق بازار خود و از رقابت انداختن بازار رقبای ثروتمند دیگر و بت پرست خود بوده است. می بینیم که ابدی شدن اسلام با نام وی نیز همراه شده است و این حس خود ستائی را در او تامین کرده است.

^۱ تاریخ یعقوبی جلد اول برگ های ۲۳۶ - ۲۳۷ و تاریخ عرب فیلیپ خلیل حتی ترجمه ابوالقاسم یابنده برگ های ۱۳۶-۱۳۷ به این موارد اشاره دارند. ح-ک

عثمان از نظر مال و ثروت با ابوبکر قابل مقایسه بود، عثمان در آن هنگام ۳۷ ساله بود یعنی تقریباً شش سال از محمد جوانتر بود. رفتار و کردار عثمان از این پس تا زمان قتلش در سال ۳۵ هجری مخصوصاً حیف و میل های عجیب و بذل و بخشش های بی جا و عیاشی های بی موردش از بیت المال مسلمین جای هیچگونه شکی باقی نمی گذارد که او هرگز اسلام محمد را معتقد نبود و این را میخواست که به حکومت و آقائی مردم برسد.

اسلامیون معتقدند که محمد دارای صفات ردیله نبوده است در حالیکه حسد، بخل، کینه در تمام دستورات محمد جهت کشتن دیگران بنا به فرمان خدا و عدم بخشش و یا برگشت از این دستورات جز به دستور خدا (!) نشان می دهد که او چقدر خشن و بی رحم بوده است.

محمد در یک مورد در پاسخ به زاری و زجه عثمان به منظور گرفتن بخشش برای برادر شیرینی خود بنام عبد الله ابن ابی سرح که او را چند روزی هم در خانه خود پنهان کرده بود مثبت عمل کرده و گرنه از هیچ دستور کشتن باز نگشته است. اگر قرار باشد سند پیامبر را فرا راه خود قرار دهیم لذا بر تمام اولیای امور دینی فرض و واجب است که توصیه های دوستانه خود در مورد قوم و خویشان خود را هراندازه هم که غیر قابل توجیه برخلاف دستورات صادره و مقرر باشد بپذیرند و هر نوع مجازاتی را فقط در مورد کسانی که پارتی ندارند به مرحله اجرا در آورند.

اگر دستور قتل عبدالله ابن سعد به فرمان خدا بوده است محمد بطور به خواهش و تمنای عثمان پاسخ مثبت می دهد؟ چطور مصلحت اسلام را با خواست شخصی یکنفر به زمین می زند؟ چرا و چگونه خود را مجاز به عفو او می داند بدون اینکه از خدا دستوری آمده باشد؟ چرا وقتی عبدالله در خانه عثمان مخفی بود یا در دقایقی که همراه او به نزد محمد فرستاده خدا می آمد این اخبار توسط جبرئیل بگوش محمد نرسید او او قبلاً افرادی را برای کشتن وی روانه کند که مجبور به عفو نشود و در جلوی عثمان مجبور به تحمد رودر بایستی نباشد؟ در حالیکه میدانیم عبدالله هرگز تا آخر عمرش از ادعای اولیه خود مبنی بر اینکه بسیاری از آیات قرآن مخلوق خود او هستند برنگشت.

چون عثمان پسر عموی ابو سفیان رئیس شهر مکه بود محمد برای ایجاد ارتباط نزدیک بین خود و او اهمیت زیادی قائل بود به همین جهت هم دو دختر خود به اسامی رقیه و ام کلثوم (!) را یکی پس از دیگری به عقد و ازدواج او در آورده است و او را به لقب ذوالنورین (!) مفتخر ساخته است.

ابوبکر و عثمان که از دوستان بسیار نزدیک و اولین ایمان آورندگان هستند به ترتیب خلیفه اول و سوم خلفای راشدین بودند بنا به عقیده شیعیان از غاصبان حق علی و اولاد او محسوب می شوند.

این دونفر و نه دیگران در تاریخ اسلام مسلمان واقعی نبوده اند و هرکدام به نوبه خود به دلیل برتری جوئی و ریاست طلبی به اسلام روی آورده اند.

دو نفر دیگر از پیشقدمان اسلام طلحه بن عبدالله و زبیر بن عوام نام داشته اند. گرچه مثل ابوبکر و عثمان از عشره مبشره یعنی در زمره ده نفری می باشند که محمد پیشاپیش بهشتی بودن آنان را بشارت داده است ولی چون جنگ جمل را بر علیه علی راه انداخته بودند لذا شیعیان جهان (!!)) جواز ورود به آنان ندادند و نامشان را در لیست اشقیانی که جایشان در قعر جهنم می باشد ثبت نموده اند.

شیعیان حتماً تا بدانجا پیش رفته اند که فرمان خدا را که این افراد را از طریق پیامبرش به بهشت موعود پذیرفته است را نقض کرده اند. (!)

ابن ندیم طلحه بن عبدالله را یکی از خطبای بزرگ عرب خوانده است صاحب عقد الفرید وی را در عداد جماهیر بنی تمیم بن مره که عبارت است از ابوبکر الصدیق و چند تن دیگر آورده است. صاحب الاصابه وقتی اسلام ظهور کرد چند تن سواد نوشتن داشتند که عبارتند از علی بن ابیطالب، کرم الله وجهه، عمر بن خطاب و طلحه بن عبید الله، و عثمان و چند تن دیگر.

طلحه یکی از افرادی است که برای تجهیز لشکریان اسلام در غزوه تبوکه مبلغ گزافی پول پرداخت کرده است. فقیر ترین و کن سن و سال ترین فرد در گروه شش نفری حامیان محمد زبیر بن عوام بوده که ظاهراً نقشم بسیار مهمی داشته و ۱۲ سال بیشتر نداشته است.

زبیر پسر عمه محمد است از سوی صفیه دختر عبدالمطلب، ورقه بن نوفل با عوام پدر زبیر پسر عمو های یکدیگرند. اینها که از خویشان نزدیک پیامبر بوده اند به اضافه عبدالله جحش که پسر خاله زبیر و پسر دختر دیگر عبدالمطلب یعنی پسر امیمه باشد همگی پس از یک بحث از بت پرستی رو برگردانده بودند. زبیر که جوان بود زود تر تحت تاثیر قرار گرفته بود. بعلاوه عوام پدر زبیر با خدیجه یعنی زن محمد خواهر و برادر بودند پس زبیر پسر برادر زن محمد است یعنی خدیجه عمه زبیر است.

زبیر بن عوام نزد ابوبکر در کار های تجاری مشغول بود با احتمال زیاد زبیر داستان تماس فرشته با محمد را پس از سه سال به ابوبکر شرح داده بوده است. از اینرو ابوبکر به فکر علم کردن او بعنوان رسول الله افتاده است.

ظاهرا شورای پیشگامان علم کردن دینی جدید از زبیر که پسرک ۱۲ ساله بود برای پادویی و بردن و آوردن پیغام ها استفاده می کرده اند.

ابوبکر دارای دختری بود بنام «اسماء» که در زمان هجرت حدود بیست و هفت سالش (!) بوده است. یعنی در زمان اسلام آوردن ابوبکر (ده سال پیش از هجرت) در حدود ۱۷ سال داشت که پنج سال از زبیر بزرگتر بوده است. بی شوهر ماندن شخصی مثل ابوبکر در آن زمان که دختران از ۹ - ۱۰ سالگی به شوهر داده می شدند جز زشتی این دختر به چیز دیگری تعبیر نمی شد بخصوص که تا ده سال بعد هم در خانه ابوبکر می ماند و در انتظار شوهر بسر می برد.

اگر این دختر زیبایی داشت محمد مسلما بجای عایشه (شش- هفت ساله) او را به زنی انتخاب می کرد و دو سال هم برای رسیدن او به سن بلوغ منتظر نمی ماند و دست از عایشه نسیه بر میداشت و نقد را می چسبید.

بهرحال در اواخر دوران توقف مسلمانان در مکه ابوبکر اسماء دخترش را به ازدواج زبیر در می آورد. زبیر که پسری فقیر بود در هنگام مسافرت مسلمانان از مکه به مدینه اسماء بدار بود. پسر او اولین نوزاد مهاجران می باشد که در مدینه متولد شده است.

زبیر در جنگی که همراه علی بوده به علت تذکر ها و کنایه هائی که علی به او زده بصورت شرمسار میدان جنگ را ترک کرده و در راه توسط طرفداران علی کشته شده است.

در داستان های اسلامی نقل است که زبیری که در هفت آسمان یک لحاف نداشت در هنگام مرگ املاک فراوان به بهائی حدود چهل میلیون (!!) درهم بجای گذاشته است < (!)

شخص دیگری که در بین شش تن صحابه مرموز بوده اند سعد بن وقاص است یعنی همان ملعونی که بدبختی اسلام را بر ایرانیان تحمیل نمود. عواقب شوم و ناگوار آن بدبختی رهائی نیافته و هنوز گرفتار هستیم.

همه این افراد در شرکتی که بنام اسلام بوجود آورده بودند و مبتکر آن ابوبکر بود به عنوان "عشره های مبشره" در خفا و بطور محرمانه دینی را به مردم دادند که متعاقب آن با رهبری محمد خون ها ریخته شد و اسرا دستگیر شدند و چه زنان و مردانی که سر بریده نشدند.

بعدا عمر بن خطاب به این گروه پیوسته است و همانطور که میدانیم با مشاورتی که با محمد داشته اند ترتیباتی دادند که به حب و بغض ریاست و نقشه ای که برای ترویج دوباره مکه کشیده بودند رسیدند و ظاهرا اهمیتی هم نمی دادند بعد از آنان چه خواهد شد.

خلاصه شده از کتاب:

شرح حال و زندگانی محمد

نگارش شمیم الرشیدیه

ح-ک

فوریه ۲۰ - ۲۰۰۷